أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد، به اینجلسه ای مبارك و پاك خوش آمدید. و از الله عز و جل میخواهم که این گردهم آئی را در ترازوی حسنات همه ای ما حساب نماید.

در درس سیزدهم از دروس سیرت نبوی مطهره هستیم. در درس گذشته در باره ای دعوت دادن رسول الله (ص) به شش نفر از خَزرَج در سال یازدهم بعثت و تحرك نمودن آن شش نفر در یثرب صحبت نمودیم. و اینکه چطور در موسم حج سال دوازدهم بعثت برگشتند و تعداد شان به دوازده نفر رسیده بود. و رسول الله (ص) با این دوازده نفر بیعت مشهور به بیعت عقبه اول را عقد نمودند. و این بیعت بر اساس عقیده ای سلیم و اخلاق حسنه و طاعت رسول (ص) اهتمام داده شده بود. این دوازده نفر به مدینه ای منوره برگشتند و مُصعَب بن عُمَیر (رض) همرایشان رفت تا به ایشان و به اهل مدینه اسلام را بیآموزاند.

و در باره ای نشاط مُصعَب بن عُمَیر با أسعَد بن زُراره رضی الله عنهما در باره ای پیش بردن عملیه ای دعوت در مدینه ای منوره در خلال سال سیزدهم بعثت صحبت نمودیم. در باره ای دعوت أُسَید بن حُضَیر و سعد بن مُعاذ (رض) صحبت نمودیم، و دیدیم که چگونه اسلام در مدینه انتشار یافت تا که خانه ای از خانه های انصار باقی نماند مگر اینکه اسلام در آن داخل شد. روز ها گذشت و سال سیزدهم بعثت انتها یافت. و مُصعَب بن عُمَیر (رض) به مکه برگشت. و رسول (ص) را در باره ای وضع مدینه و امکانیات مدینه و عدد مسلمانان و امکانیات شان و تربیویات شان یعنی اینکه صورت کامل شان چگونه بود خبر داد.

انصار در موسم حج

در موسم حج سال سیزدهم بعثت مسلمانان از مدینه به مکه آمدند. برای چه ؟ برای دیدن رسول (ص) و گوش دادن به ایشان. توجه کنید که اکثر این مسلمانان اصلاً رسول (ص) را ندیده بودند. و تمام اسلامی را که آموخته بودند و به آن معرفت پیدا کرده بودند از طریق مُصعَب آموخته بودند (رض). و طبعاً این نمایندگان مسلمانان در بین نمایندگان بزرگ یثرب آمده بودند. در بین این وفد یا نمایندگان هم مسلمانان بودند و هم مشرکین. و تعداد شان تقریباً سه صد نفر بود، تقریباً. و هفتا دو پنج نفر ایشان مسلمانان بودند. هفتاد و سه نفر مرد و دو زن. عجیب اینکه مشرکینی که در بین این وفد (یعنی نمایندگان) بودند اکثر شان مسلمانان را نمی شناختند. یعنی مسلمانان انصار در مدینه اسلام خود را معروف نساخته بودند. سبحان الله، با اینکه دعوت مُصعَب بن عُمَیر علنی بود. در بین تمام مردم ایستاد می شد و با تمام مردم حرف میزد. لاکن واضح است که کسی که مسلمان می شد اسلام خود را اعلان نمی کرد. بخاطر مراعت نمودن ظروف و شرایط مدینه و کثرت مشرکین و وجود یهود و غیر از آن از عوامل دیگر. تمام آن به این انجامید که دعوت علنی باشد و تربیه سِری باشد. و مُصعَب بن عُمَیر (رض) و انصار توانستند که ظروف و شرایط خود را به هر طوریکه در آنوقت با ظروف و شرایط مدینه ای منوره مناسب می بود سازگار نمایند.

میعاد (یعنی وعده ای دیدار) بین این هفتاد و پنج نفر انصار و رسول (ص) در موسم حج سنه ای سیزدم بعثت بود، لاکن آنها نمی دانستند که رسول الله (ص) به چه آنها را مکلف نموده اند و از آنها چه می خواهند. یگانه چیزی را که می دانستند اتفاقی بود که بین اصحاب بیعت عقبه ای اول تعامل یافته بود. در آن اتفاق طوریکه گفتیم، غیر از عقیده و اخلاق و طاعت رسول (ص) دیگر چیزی نبود. اکثر آن مکلفیت های فردی بود، نه از آنها طلب جنگ شده بود و نه جهاد. و در آن طوریکه در گذشته گفتیم هیچ کدام طلبی برای نصرت نبود، چون رسول (ص) آن را در بیعت عقبه ای اول با

دوازده نفر واضح نموده بودند. و می دانستند که امکانیات شان به هر اندازه ایکه زیاد بزرگ باشد باز هم محدود است. پس تا حال از انصار طلب نکرده بودند که آنها رسول (ص) و مؤمنان مکه را در ضیافت خود به مدینه ای منوره ببرند. و بآنهم و با وجود اینکه انصار در این موضوع مکلف نبودند، جز اینکه انصار خود شان بر سر این موضوع آمدند. سبحان الله، آنها بر سر موضوع نصرت و مساعدت و استضافت یعنی مهمان نمودن رسول الله (ص) و مؤمنان در مکه دور زدند. جابر بن عبدالله (رض) سخن زیبا را گفت و او از شش نفر انصار اول بود که در سال یازدهم بعثت اسلام آورده بودند، بعداً یکسال بعد در بیعت عقبه ای اول بیعت نموده بودند. سخن زیبای را گفت و ایشان در مدینه بودند، قبل از اینکه به مکه بیآیند، و بسیار چیز ها را واضح میسازد. جابر گفت: فقلنا: حتى متى نترك رسول الله يُطرد في جبال مكة ويخاف؟! فرحل إليه منا ثلاثة وسبعون رجلاً. پس گفتیم تا چه وقت رسول الله را در کوه های مکه بگذاریم که طرد شوند و بترسند؟! و بعداً گفت: و هفتاد و سه نفر ما نزد ایشان سفر نموده است.

یا الله! یعنی انصار کسانی بودند که خودشان در نصرت رسول الله (ص) سعی کردند قبل از اینکه آن از ایشان طلب شود، سبحان الله. و رسول (ص) از ایشان طلب نه نموده بودند که در این موسم این عدد بزرگ را با خود بیآورند. لاکن خود شان این عدد بزرگ را از بین خود جمع نموده بودند، به خاطر چه؟ بخاطریکه رسول (ص) را در رفتن به مدینه با خود قناعت بدهند. آنها کسانی اند که در جستجوی مکلفیت ها هستد. آنها کسانی اند که در جستجوی وظایف شاقه و سخت در اسلام هستند. و فرق بسیار بزرگ موجود است بین کسی که در جستجوی دعوت و نصرت و جهاد باشد و بین کسی که مردم بخاطر موضوع اسلام و جهاد در جستجوی آنها باشد. فرق بسیار بزرگی بین دو است. این رغبت انصار مواقف شان را اینجا در بیعت عقبه ای دوم برای ما تفسیر می دهد و مواقف شان را بعد از این در تمام سیرت رسول (ص) برای ما تفسیر می دهد. انصار براستی انصار دین

بودند، به معنای کلمه. در تمام عمر شان، تمام عمر شان. در هیچ چیزی در باره ای خود فکر نمی کردند. برای دین زندگی می کردند، برای اسلام زندگی می کردند. برای مردم زندگی می کردند، برای غیر از خود از مسلمانان زندگی می کردند. قدری از وصف که با آن رب شان سبحانه و تعالی ایشان را وصف نموده است وقتیکه فرمود: وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. و دیگران را برتری می دهند بر خویشتن و اگر چه باشد ایشان را احتیاج (الحشر ۹) سبحان الله. این آیه تمام قصه ای انصار را خلاصه می کند. به مواقف بزرگ در باره ای انصار پی برده نمی شود بدون این معنای زیبا که الله عز و جل در کتاب کریم خود به آن اشاره فرموده است.

انصار با این نمایندگان به مکه رسیدند. و شروع نمودند به ترتیب دادن طرح دیدار مهم بین شان و بین رسول الله (ص). در این وقت رسول (ص) میخواهند که موعد را بین ایشان و هفتاد و پنج نفر تعیین نمایند. و نمی خواهند که احدی در باره ای آن خبر شود، ابداً. این میعاد در انتهای خطورت و اهمیت است و تجهیزات آن در غایت سریت و پنهانی است. قبل از قیام نمودن دولت مسلمانان است. خوب پس چطور با این هفتاد و پنج نفر ملاقات کنند بدون اینکه کسی از آن خبر شود؟ کار بسیار مشکلی است. و نمی توانند (ص) که از بین آنها نمایندگان را انتخاب نمایند تا به نمایندگی همه ایشان همرایشان حرف بزنند. بخاطریکه این هفتاد و پنج نفر از فروع یعنی شاخه های مختلف أوس و خَزرَج بودند. بلی در آخر آنها دو قبیله هستند لاکن در داخل خود فروع یا شاخه های مختلف دارند. و ممکن همه ای شان با شروطی که رسول (ص) آنها را می گذارند موافق نباشند. و موضوع بسیار جدی است. بی فایده است که رسول (ص) به مدینه بروند و بعداً در آنجا کشف نمایند که آنها مسؤلیت خود را اداء نکرده اند. یا به موجودیت رسول (ص) اعتراض دارند. یا به بعض بنود اتفاق اعتراض دارند. لازم بود با همه ای ایشان مقابل شوند و مطمئن شوند که همه ایشان بالای این موضوع با تمام ابعاد آن موافق هستند. پس اتفاق تقریباً تقریباً با همه ایشان اتفاق شخصی بود.

طوریکه بعداً خواهیم دید هر يك آنها بیعت می دهند تا همه بنود اتفاق به هر یک ایشان روشن باشد و بطور خصوصی با همه ای ایشان بیعت اتمام یابد. پس لازم است تمام هفتاد و پنج نفر خبر شوند. پس چطور در چنین ازدحام حج در این کعبه ای کوچک با آنها مقابل شوند؟ چطور با آنها مقابل شوند طوریکه احدی در مکه آنها را نبینند؟

بیآئید ببینیم که رسول چه کردند. اولاً رسول (ص) انتخاب نمودند که میعاد در شب آخر از شب های حج باشد. یعنی شب سیزدهم ذي الحجة. این دقیقاً چه معنی دارد؟ بخاطریکه حجاج به فردایش به ملك های خود بر می گردند. پس اگر احدی احساس کند، از اهل قریش یعنی، که دیدار صورت گرفته است، تا وقتیکه در فکر تهاجم یا تعقیب و مراقبت وفد (یعنی نمایندگان انصار) شوند، آنها دوباره به ملك خود بر می گردند. پس این يك نقطه ای بسیار مهم است. که دیدار را برای آخر روز های حج گذاشتند.

نقطه ای دوم در نسبت ساعت دیدار است، ساعت را در عوض روز به وقت دیگری گذاشتند. رسول (ص) ساعت عجیبی را انتخاب نمودند. ساعتی را انتخاب نمودند که ثلث اوسط (یعنی در يك بر سوم) ساعت وسطی شب باشد. سبحان الله، خوب چرا دقیقاً در آن ساعت؟ بخاطریکه غالباً تمام مردم مکه در آنوقت خواب می باشند. یعنی بعض مردم در ثلث اول بیدار می باشند و بعض مردم در ثلث آخر بیدار می باشند. لاکن غالباً در ثلث اوسط شب تمام مردم خواب می باشند.

سوم جای، در کجا وعده کنند؟ رسول (ص) جای دوری را از ازدحام حجاج انتخاب نمودند. شِعب الأیمن را در عقبه انتخاب نمودند. جای دوری که در آن اصلاً احدی از حجاج نبود که در آنجا خیمه زده باشد. چیز چهارم و توجه کنید که بسیار زیاد مهم است، رسول (ص) احدی را در باره ای این موعد خبر نکردند. هیچ مسلمانی را جز از سه نفر در باره ای آن خبر نکرده بودند. تنها سه نفر را که نقشی را در این اجتماع خواهند داشت. و آن شك بالای مسلمانان نبود. بس ایشان نمی

خواستند که کسی کلمه ای را بگشاید و موضوع کشف شود. پس دیگر مسلمان ضرورتی به دانستن وقت و جای موعد نداشتند. تنها می خواستند نتیجه ای آنرا بدانند. سه نفری راکه خبر نموده بودند کاکایشان عباس بود و او تا این ساعت مشرك بود، و ابوبکر و علی بود رضی الله عنهم اجمعین. عباس در اجتماعات شرکت می کرد. و ابوبکر و علی برای تأمین جای و مراقبت نمودن مداخل یعنی (راه های داخل شدن) در شِعب آمده بودند، جائیکه ملاقات صورت می گرفت. این موضوع چهارم بود.

پنجم اینکه انصار هم باید موضوع را بپوشانند وقتیکه برای ملاقات ایشان می آیند. و خصوصاً بخاطریکه آنها در بین وفد دوصد و بیست و پنج مشرك هستند که همرایشان یکجا در خیمه ها هستند. و رئیس وفد هم مشرك است و او عبدالله بن أُبَی بن سَلول است که بعداً زعیم یعنی سرکرده ای منافقین می شود. پس لازم است که بطور کافی در حذر باشند. کعب بن مالك (رض) یکی از شرکت کنندگان در بیعت می گوید: فنمنا تلك الليلة مع قومنا في رحالنا، حتی إذا مضی ثلث الليل خرجنا من رحالنا لميعاد رسول الله، نتسلل تسلل القطا مستخفين (القطا هو طائر صغير يشبه الحمام).

پس آنشب با قوم خود در رحال خود یعنی در خیمه گاه خود خوابیدیم تا ثلث، یعنی ثلث اول شب گذشت، پس از رحال خود به میعاد یعنی وعده گاه رسول الله خارج شدیم، در خفا مثل قَطا که (پرندگان گوچکی مشابه به کبوتر هستند) بطور پنهانی نفوذ کردیم. پس یك یك نفر یا دو دو نفر خارج می شدند تا که به جای رسیدند که برآن اتفاق نموده بودند. و رسول (ص) هم در همان جا آمدند و همرای ایشان عباس (رض) بود. کار اولی راکه کردند رسول (ص) هر یك سیدنا ابوبکر و سیدنا علی رضی الله عنهما را برای مراقبت در مداخل یا دروازه های شِعب مقرر نمودند. و مستقیماً اجتماع عجیب را شروع نمودند که بعداً سبحان الله تمام نقشه ای زمین را تغییر خواهد داد.

حادثات بسیار زیاد بزرگی در این اجتماع بود با وجود اینکه وقت آن بسیار کوتاه بود. لاکن در آن وفد برکت بسیار بزرگی موجود بود. و سبحان الله، این اجتماع طوریکه گفتیم نقشه ای زمین را تغییر خواهد داد. و لازم کسی از خود بپرسد که دشمنان الله کجا بودند وقتیکه این اجتماع با شکوه اتمام یافت. ابو جهل و الولید بن المغیرة و عتبة بن ربیعة وأُبَيّ بن خَلَف کجا بودند؟ حُيَيّ بن أَخطَب و کعب بن الأشرف و أحبار یهود کجا بودند؟ کِسری و قیصر کجا بودند؟ سبحان الله!. همه ای این مردم خواب بودند. همه ایشان غافل بودند. احدی از ایشان از این اجتماع خبر نشدند. با وجود اینکه تخت های تمام شان بعداً در نتیجه ای همین اجتماع به لرزه در آمد. این والله اسمش تدبیر رب العالمین سبحانه و تعالی است. چیزیکه براستی عقل تخیل آنرا کرده نمیتواند. مجموعه ای با این قلت و با این ضعف در این جائیکه در نقشه ای زمین دیده نمی شود. و بعداً این اجتماع در چند سال محدود سبب تغییر همه چیز در زمین می شود، سبحان الله.

مراسم مباحثات شدید الأهمیت شروع شد. کلمه ای افتتاحی از عباس بن عبدالمطلب کاکای رسول الله (ص) بود. و او مشرک بود طوریکه گفتیم. واضح است که رسول (ص) او را برای این با خود آورده بودند که نقش سیاسی معین خود را بازی کند. چه است آن نقش؟ ممکن تعجب کنیم که نقش یك مشرك در چنین مباحثات جدی و مهم چه بوده می تواند. آن نقش توضیح نمودن مکانت بنی هاشم در مکه بود. تا انصار بدانند که اگر آنها رسول (ص) را می برند، بدانند که ایشان عزت و خانواده و قبیله ای بزرگ دارند. و لازم است بدانند که آنها بدیل حقیقی بجای بنی هاشم باشند و نه تنها با کلام. و طبعاً مشرك بودن عباس دارای بُعد سیاسی بسیار قوی است. و آن اینکه بنی هاشم همه ایشان، مؤمن شان یا کافر شان با رسول الله (ص) هستند. اگر غیر از او کسی را می آورند، مثلاً کاکای خود حمزه را که مؤمن بود، انصار می گفتند او را بخاطری آورده است که مؤمن است نه بخاطریکه ممثل بنی هاشم است. و چیزي را که این تحلیلات را واضح می نماید در کلام عباس (رض)

خواهیم دید. عباس گفت: يا معشر الخزرج! إن محمدًا منا حيث قد علمتم، وقد منعناه من قومنا، فهو في عز من قومه، ومنعة في بلده، وإنه أَبى إلا الانحياز إليكم واللحوق بكم، فإن كنتم ترون أنكم وافون بما دعوتموه إليه، ومانعوه ممن خالفوه، فأنتم وما تحملتم من ذلك، وإن كنتم ترون أنكم مسلموه وخاذلوه بعد الخروج إليكم، فمن الآن فدعوه، فإنه في عزة ومنعة من قومه وبلده.

یا معشر خَزرَج! و عرب مردم مدینه را خزرج می نامیدند، خزرج می بود یا أوس. یا معشر خزرج! محمد (ص) از ماست طوریکه دانستید، و از قوم خود او را منعت دادیم، یعنی او را حمایت کردیم، پس او در عزت قوم خود، و حمایت مُلك خود است. و او إبا می ورزد مگر اینکه با شما هم مسیر شود و با شما مُلحق شود، پس اگر می بینید که شما به آنچه که او را دعوت کرده اید وفادار خواهید بود، و او را از کسانیکه با او مخالف هستند حمایت کرده می توانید، پس شما خواهید بود و آنچه را که از آن ناحیه تحمل کرده بتوانید. و اگر می بینید که شما او را بعد از خارج شدن همرایتان تسلیم خواهیند داد، و او را (خاذل) مأیوس خواهیند کرد، پس از همین حالا او را بگذارید که تحت عزت و حمایت قوم خود و مُلك خود است. پس افتتاحیه ای عباس انتها یافت و آن سریع بود و نقشی را که بخاطر آن آمده بود واضح ساخت.

ادب انصار با رسول الله (ص)

و نوبت انصار آمد برای صحبت نمودن. و حقیقت این بود که انصار در انتهای ادب بودند. جواب های زیادی موجود بود که ممکن بود به عباس می دادند، و در جدال بی حاصل بر او عیبجوئی می کردند. میتوانستند بگویند مثلاً که چطور می گوئی که او تحت حمایت و عزت است در حالیکه در اجاره ای مُطعِم بن عدي از بنی نوفل است؟ و هیچ کسی از بنی هاشم در پهلویش ایستاده نشد. و ممکن بود بگویند: میگوئی میخواهد (ص) با ما هم مسیر شود،

(یعنی با ما برود) بخاطر این است که ایشان اذیت شدند و عذاب شدند و بالای ایشان ظلم شد، و سنگسار شدند، و دشنام داده شدند، و به سر ایشان خاك انداخته شد، و رحم میش به سر ایشان انداخته شد، شما هم مانند دیگر مردم از او دوری می جستید. کجا بودی وقتیکه ایشان نزد همه قبایل مختلف می رفتند و کسی صدای ایشان را نمی شنید و شما ساکت بودید؟ نه، تنها ساکت نبودید، بلکه کاکایش ابو لهب هر طرف به دنبال ایشان می رفت و به مردم میگفت به او گوش ندهید، او دیوانه است. کجا بودی او عباس، او هاشمی عزیز وقتیکه رسول (ص) تمام این رنج ها و مشقت ها را در مقابل تان و در مقابل تمام بنی هاشم می کشیدند؟

ممکن بود انصار تمام این سخنان را می گفتند و بیشتر از آن را می گفتند، اگر مباحثات تنها مباحثات سیاسی تاریك می بود. یعنی اگر این عملیه عبارت می بود از یك عملیه ای سیاسی که میخواستند مصالح بزرگتر خود را در آن تحقق بدهند، و از موقع وخیمی که رسول (ص) در آن قرار داشتند استفاده می کردند. لاکن موضوع نزد انصار تماماً مختلف بود. مباحثات نزد شان مباحثات سیاسی دنیوی نبود، ابداً. مباحثات خاص ایمانی بود. انصار نزد رسول (ص) آمدند تا انصار شان باشند، و اتباع شان باشند، و داوطلب رأی شان باشند. آمدند در حالیکه می دانستند که فضل و منت (یعنی استقامت) از جانب الله و رسول اش است. و اینکه کار و کوشش بر آنها و بر همه مسلمانان است. نقش خود را بسیار خوب می دانستند. از اینخاطر با منتهای ادب گفتند، براستی با ادب لطیفی گفتند: قد سمعنا ما قلت، فتکلم یا رسول الله، فخذْ لنفسك ولربك ما أحببت.

شنیدیم آنچه را که گفتی، با عباس (رض) صحبت می کردند. شنیدیم آنچه را که گفتی. حرف بزنید یا رسول الله! بگیرید برای خود و برای رب تان هر چه را که خوش دارید. یعنی هرچه که شما بخواهید همانطور می کنیم. و رسول (ص) شروع نمودند به حرف زدن. در حقیقت، کلام رسول (ص) بسیار بسیار زیاد عجیب بود. آن را نمی داند جز کسی که طبیعت این دین را درك کند. رسول (ص) در

حالیکه در چنین حالت سختی قرار دارند، و ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ. تنگ شد بر ایشان زمین با وجود فراخی آن. (التوبة ۱۸) برایشان فرصت بزرگ مهیاء شده است تا به مُلك کریمی بروند، سبحان الله در این شرایط، در قبول نمودن استضافت یعنی مهمان شدن با انصار شرط می گذارند. شروط با منتهای مشقت. شروط شاق و سختی که بالای هیچ کسی که قبل از این ایمان آورده بود نگذاشته بودند.

از عادت رسول الله (ص) بود که موضوع ایمان را بر مردم آسان می گرفتند. قبول می کردند که مردی تنها فرایض را اداء نماید، نوافل را اداء نکند. و می گفتند: کامیاب شد اگر راست بگوید. اگر راست گفته باشد به جنت داخل خواهد شد. سبحان الله، نه تنها آن، اموال را به مردم می دادند تا قلب هایشان را کسب نمایند. اما حالا، و در حالیکه ایشان در چنین موقف وخیم هستند شروط بسیار زیاد مشکل را می گذارند. براستی مشکل، چرا چنین می کنند؟ چرا؟ تمام این، بخاطریکه ایشان (ص) فرد را بناء نمی کنند. أمت را بناء می کنند.

فرق بسیار بزرگ موجود است بین اینکه فرد صالحی را بنا نمائی که تنها به حال خود و بخاطر خود و بخاطر اهل خود زندگی کند، و بین اینکه فرد صالحی را بنا نمائی، که در ذهن و در تفکیر اش این باشد که او غم أمت اسلامی را حمل کند. فردیکه اگر در اطراف خود منکر را ببیند و در اطراف خود ظلم و کفر را ببیند خوابش نبرد. فردیکه اگر بالای برادرش ظلم شود باید او را کمك کند. فردیکه اگر کسی به کرامت أمت دست بزنند، از آن دفاع نماید، دقیقاً به همان طوریکه از اولاد خود یا از زن خود یا از اموال خود یا از زندگی خود دفاع می کند. این بود آن فرد مسلمانی که رسول (ص) در این بیعت او را بناء می نمودند، بیعت العَقَبه ای دوم. از اینخاطر این کلام را برایشان گفتند. بس ایشان هم میدانستند که با که صحبت می کنند. میدانستند که با مردمی صحبت می کنند که مسؤلیت را واقعاً اداء خواهند نمود. با انصار صحبت می کردند. رسول (ص) برایشان چه گفتند؟ إمام أحمد از

جابر بن عبد الله رضي الله عنهما روایت نموده است، که رسول الله (ص) گفتند: "تُبَايِعُونَنِي عَلَى: با من بیعت می کنید بر اینکه: و با پنج بنود بسیار زیاد مشکل شروع می نمایند، و با من غور کنید. بند اول، السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ. یعنی گوش گرفتن و اطاعت کردن در توانائی و بیحالی. سبحان الله، گوش گرفتن در توانائی آسان است. لاکن گوش گرفتن در کسالت و بیحالی بسیار سخت است. و می توانستند بگویند که با من در السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ بیعت می کنید و سکوت می کردند. لاکن غرض رؤیا و دید است. لازم است در نشاط و کسالت یعنی بی حالی، به رسول (ص) گوش بدهی.

بند دوم: وَعَلَى النَّفَقَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. یعنی بر خرج کردن در مشکلات و آسانی. نفقه کردن هم در آسودگی آسان است. لاکن نفقه کردن در مشکلات به مردمان معینی احتیاج دارد. بند سوم: وَعَلَى الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. این نقش أمت اسلامی در برابر امم دیگر است. بند چهارم: وَعَلَى أَنْ تَقُومُوا فِي اللَّهِ لاَ تَأْخُذُكُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ. یعنی بر اینکه در راه الله قیام نمائید، و ملامتی ملامتگر در راه الله شما را بر خود نگیرد. جهاد و کلمه ای حق!

بند پنجم: وَعَلَى أَنْ تَنْصُرُونِي إِذَا قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ، وَتَمْنَعُونِيْ مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَأَزْوَاجَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ. و بر اینکه مرا نصر بدهید (یعنی کمك کنید) اگر نزد تان آمدم، و چیز های را از من منع کنید که آن را از خود تان و زن هایتان و اولاد تان منع می کنید. نه تنها از من مانع شوید، نه. مانع شوید از آنچه که از خود و از زن هایتان و از اولاد تان مانع می شوید. حب ات به رسول ات و حب ات به دین ات و حب ات به أمت ات دقیقاً بیشتر باشد نسبت به حب ات برای خود ات و حب ات برای زوجه ات و اولاد ات. واضح است که رسول (ص) مسلمان را به طِراز (یعنی شیوه) ای بسیار بسیار خاصی بنا می نمودند. مسلمانی که تمام اندوه و مشکلات را حمل کند. از اینرو می توانیم فرق بسیار بزرگی را بین بیعت عقبه ای اول و دوم بفهمیم. فرق بسیار بزرگی را.

در بیعت اول رسول (ص) فرد مسلمان مؤمنی را بناء می نمودند که به عقیده ای سلیمه و به اخلاق حمیده وصف می شد که زنا نکند و دزدی نکند و قتل نکند. طبعاً تمام این بسیار زیبا است. لاکن برای اینکه امت را بناء کنی به چیزی احتیاج می داشته باشی که بالا تر از آن باشد. به بذل نمودن و صبر و قدرت تحمل و تَجَرُّد جهد و عطاء نمودن و خون احتیاج می داشته باشی. به درد کشیدن (یعنی محرومیت) احتیاج می داشته باشی. بنای أمت به مردمانی از نوع بسیار خاصی احتیاج دارد، طوریکه رسول (ص) این شروط دشوار را بالای انصار می گذاشتند. اما اینکه مؤمن به اعتقاد صحیح و نماز و روزه و اجتناب نمودن کبائر از قبیل دزدی و قتل إکتفا نماید، آن جزئی از اسلام است. بلی آن جز بسیار زیاد مهم است، لاکن در نهایت آن جزئی از اسلام است. مردم احتیاج به کسی دارد که آنها را به خیر سَوق بدهد. اسلام میخواهد از آن دفاع شود. چقدر کسانی اند که در حرمات مسلمانان تعدی می کنند. از جمله ای آن دفاع نمودن و حمایت کردن است، از جمله ای آن مجاهدت کردن و نبرد کردن و مبارزه کردن است. و از جمله ای آن پیام رب ما را به تمام زمین ابلاغ کردن است. این بود فرق بین بیعت اول و بیعت دوم. و کافی است که بیعت اول و آنچه که بنای فرد مسلمان را اهتمام میداد، و لاکن بدون جهاد، در تاریخ بنام بیعت نساء (یعنی بیعت زنان) معروف شد. در حالیکه بیعت عقبه ای دوم با این شروط سخت به بیعت حرب و بیعت جهاد معروف شد.

این بود کلام رسول (ص). انصار در جواب چه خواهند گفت؟ عادتاً مردم در مفاوضات و مذاکرات در هر بند علی حده مناقشه می کنند. والله بر این بند موافق نیستیم، این بند را رد می کنیم، در این تعدیل می خواهیم. این کلام در هر مفاوضات سیاسی موجود است. لاکن ما قبل از این گفتیم که انصار چیز دیگری بودند. انصار براستی انصار بودند. چه گفتند؟

جواب انصار

البَراء بن مَعرور (رض) ایستاده شد تا به نمایندگی از وفد انصار صحبت نماید، رئیس وفد مسلمان بود. گفت: (رض)، سبحان الله، اگر بدانید که البراء بن مَعرور (رض) اسلام نآورده بود، مگر چند روز کمی قبل. اسلام آورد و در راه خود از مدینه ای منوره به مکه روان شد، سبحان الله. لاکن او بر عادت انصار، إملاق (یعنی بزرگ مرد) تولد شد. البراء بن معرور (رض) گفت: والذي بعثك بالحق نبيًّا، (توجه کنید که او سه روز میشود که اسلام آورده است) لنمنعنك مما نمنع منه أُزُرَنا (أي نساءنا)، فبايعنا يا رسول الله، فنحن والله أبناء الحرب، وأبناء الحلقة، ورثناها كابرًا عن كابر.

قسم به کسی که شما را به حق نبی مبعوث نموده است ، (توجه کنید که او سه روز میشود که اسلام آورده است) قسم به کسی که شما را به حق نبی مبعوث نموده است، از شما ممانعت می کنیم (یعنی از تمام آسیب های) که از زنان خود آن را ممانعت می کنیم. پس با ما بیعت کنید یا رسول الله، توجه کنید که او رسول را تشویق میکند (ص). پس با ما بیعت کنید یا رسول الله، و بعداً چه میگوید! میگوید: چون ما والله اولاده ای حرب هستیم و اولاده ای حلقه (یعنی مردان میدان هستیم)، آن را از یك بزرگ به دیگر بزرگ میراث گرفته ایم سبحان الله! یعنی ایشان را به بیعت نمودن تشویق میکند. آیا شوق انصار را در بیعت نمودن برای جهاد می بینید؟ آن نسلی است که رب ما آن را نصر می دهد. لاکن سبحان الله، البراء صحبت میکرد. و که به کلام اش اعتراض نمود؟ أبو الهَيثم بن التَيهان رضي الله عنه. طبعاً از صحابه های جلیل القدر و اوایل بود، از کسانیکه در بیعت العقبه ای اول اسلام آورده بودند. گفت: يا رسول الله، إن بيننا وبين الرجال (يعني اليهود في المدينة) حِبالاً وإنا قاطعوها، فهل عسيت إن نحن فعلنا ذلك ثم أظهرك الله أن ترجع إلى قومك وتَدَعَنا؟

گفت: یا رسول الله، بین ما و بین مردانی ریسمانی است و ما آن را قطع می کنیم، که است این مردان؟ یهود، یعنی در بین ما عهد ها است با یهود، و ما آن را قطع می کنیم. پس آیا اگر ما اینکار را کنیم، و الله شما را ظهور بدهد، آیا ما را رها کرده نزد قوم تان باز نخواهید گشت؟ یا الله این کلام در

انتهای جدیت است. و اینکه موقف انصار بسیار خطر ناك است. براستی خطر ناك است. آنها با یهود معاهدات می نمودند. و در باره ای این معاهدات حرف می زند. می گوید چه خواهد شد اگر رسول (ص) دین ایشان انتشار یافت و وضع ایشان استقرار پیدا کرد، آیا دو باره به مکه بر خواهند گشت؟ و اگر دو باره به مکه برگردند با یهود چه کار کنیم؟

لاکن ممکن کسی بگوید که در این اعتراض بر رسول (ص) گستاخی کرد. و چیزی را در باره ای رسول (ص) فرض می کند که لایق شأن رسول (ص) نیست. و از رسول (ص) جز خوبی چیزی دیگری بر نمی آید. لاکن در حقیقت ابو الهَیثم ماشاءالله از صحابه های بسیار جلیل و عاقل بود. این کلام به مثابه ای تشویق و دلگرمی انصار بود تا بیعت نمایند. او متأکد بود که رسول (ص) چنین نمی کنند. لاکن خوف داشت که شاید احدی از انصار که در بیعت شرکت نموده اند در این فکر خواهد افتاد و از یهود در خوف خواهد بود و از آینده ای مدینه ای منوره در خوف خواهد بود.

پس حالا أبو الهَیثم (رض) نقطه ای را تحریك نمود که توسط آن تمام دروازه های وسوسه ای شیطان بر روی انصار بسته می شود. و قلوب انصار را تسکین میدهد. بخاطر همین حرف زد. عکس العمل رسول (ص) در اعتراض ابی الهیثم چه خواهد بود؟ آیا گفتند که تو چطور این چنین حرف را می زنی؟ آیا گفتند او ابا الهیثم چطور در بالای گفتارم و عمل ام حسن ظن نداری در حالیکه می دانی که من که هستم؟ آیا از چنین قبیل حرف ها را برایش گفتند؟ ابداً. میدانید چه کردند؟ سبحان الله، تبسم کردند (ص). آوالله، تبسم کردند. بعداً گفتند: بَلِ الدَّمَ الدَّمَ، وَالْهَدْمَ الْهَدْمَ، أَنَا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مِنِّي، أُحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ وَأُسَالِمُ مَنْ سَالَمْتُمْ. یعنی در مقابل خون خون خواهد بود و در مقابل ویرانی ویرانی خواهد بود. من از شما هستم و شما از من، جنگ می کنم با کسی که شما جنگ کنید و صلح می کنم با کسی که شما صلح کنید. یا سبحان الله، کلام زیبای.

آیا، از قدر قیادت کاسته میشود اگر یکی از عسکر ها اعتراض کند و توضیح بخواهد؟ ابداً. قیادتی که بالای خود اعتماد داشته باشد نباید در این موضوع در غضب شود. بلکه بر عکس، قیادت دانا و خردمند نباید از مردم بترسد. نباید افکار مردم را پنهان نگهدارد. باید همه را تشویق نماید که هر چه که در سینه های شان است همه اش را بگویند. تا در پهلوی قیادت ایستاد شوند و بدانند که ایشان با او اند و او با ایشان. طوریکه رسول الله (ص) گفتند: أَنَا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مِنِّي. و دیگر رسول (ص) همچنان برای ما می آموزانند که تمام انسان ها، هر انسانی قابل مناقشه است و قابل حساب و استجواب یعنی جواب دادن است. چون در نهایت او بشر است. و بشر خطاء می کند. بلکه باید خطاء کند. جز از کسانیکه الله آنها را عصمت داده باشد و آنها انبیاء هستند. بس تنها نظر اش را بدانیم، آن را تفسیر نمائیم، و در آن معلومات حاصل کنیم، و آن را اصلاح نمائیم و بهبود ببخشیم و آن را بهتر و مناسب بسازیم تا فضیلت اش بالاتر شود. این است ارتباط و علاقه ای سلیمه بین قائد و بین عسکر.

و بعداً اگر عسکر احساس کند که قائد با او در مشکلی یکجا است، و از آنچه که او شکایت می کند او هم شکایت کند، و درد بکشد از آنچه که او در می کشد والله عسکر هر چه که داشته باشد می دهد. لاکن بر عکس، اگر عسکر تکبر قائد را حس کند، و خوشی اش را در وقت غم عساکر حس کند، و عیش اش را در وقت غریبی و گرسنگی عساکر حس کند، و أمن اش را در وقت خوف عساکر، و راحت اش را در وقت خستگی عساکر حس کند. اگر عسکر همه ای این چیز ها را ببیند، نا ممکن است که با شوق و حماست کار کند. نا ممکن است که به جدیت کار کند، نا ممکن است. بخاطریکه مصداقیت (یعنی اعتبار) قائد از بین می رود. رهبری رهبر از بین می رود. جسدی بدون روح میشود. رسول (ص) چنین نبودند. رسول با منتهای صدق و با منتهای دلسوزی و همدردی گفتند: الدَّمَ الدَّمَ، وَالْهَدْمَ الْهَدْمَ، أَنَا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مِنِّي، أُحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ وَأُسَالِمُ مَنْ سَالَمْتُمْ. در مقابل

خون خون خواهد بود و در مقابل ویرانی ویرانی خواهد بود. من از شما هستم و شما از من، جنگ می کنم با کسی که شما جنگ کنید و صلح می کنم با کسی که شما صلح کنید. طبعاً وقتیکه انصار این کلمات زیبا را شنیدند بسیار زیاد دل گرفتند و تشویق شدند. و بسرعت بلند شدند تا به رسول (ص) بیعت نمایند.

لاکن سبحان الله، اعتراض دوم پیدا شد، مستقیماً بعد از این کلام. عباس بن عُباده بلند شد (رض)، قوم خود را مخاطب شد قبل از اینکه بیعت کنند. ابو الهَیثم رسول (ص) را مخاطب شده بود، اینبار عباس انصار را مخاطب می شود. چه می گوید برایشان؟ میگوید کمی صبر کنید اینقدر عجله نکنید. برایشان می آموزانید که در چه با ایشان بیعت می کنند. گفت: هل تدرون علامَ تبایعون هذا الرجل؟ یعنی آیا می دانید که بر چه با این مرد بیعت میکنید؟ آیا اهمیت بیعت را می دانید؟ گفتند بلی! پس عباس برای واضح نمودن برایشان گفت: إنکم تبایعونه علی حرب الأحمر والأسود من الناس (أي کل الناس)، فإن کنتم ترون أنکم إذا نُهِکَت أموالکم مصیبةً، وأشرافُکم قتلاً أسلمتموه، فمن الآن، فهو والله إن فعلتم خزي الدنیا والآخرة، وإن کنتم ترون أنکم وافون له بما دعوتموه إلیه علی نَهْکَة الأموال وقتل الأشراف فخذوه، فهو والله خیر الدنیا والآخرة.

شما با او بر جنگ سرخ و سیاه (یعنی همه ای مردم) بیعت میکنید، پس اگر می بینید که شما او را بخاطر مصیبت غصب شدن اموال تان، و قتل شدن شریف زادگان تان تسلیم خواهیند نمود (یعنی اگر ایشان را به دشمنان) ایشان تسلیم نمائید ، از همین حالا بدانید که، رسوائی و روی سیاهی دنیا و آخرت خواهد بود، و اگر می بینید که شما به آنچه که او را دعوت نموده اید با وجود مصیبت غصب شدن اموال تان و قتل شدن شریف زادگان تان با او وفادار می مانید، پس او را با خود بگیرید، که آن والله خیر دنیا و آخرت است. موضوع آسانی نیست، خوب فکر کنید. طبعاً عباس بن عُباده از سابقین است و خوب میداند که بر چه بیعت میکند. لاکن در خوف این است که کسی از انصار

بر تمام این قربانی پی نبرده باشد. پس او میخواست رؤیا را تا آخر توانائی خود برای انصار واضح بسازد. جواب انصار برای عباس چه بود؟ گفتند: فإنا نأخذه على مصيبة الأموال وقتل الأشراف. پس ما او را بر مصیبت از دست دادن اموال و قتل شدن شریف زاده ها می گیریم. سبحان الله، خلاص، لازم است با ایشان بیعت کنیم. لاکن قبل از اینکه بیعت کنند، پرسیدند که قیمت مصیبت اموال و قتل شریف زادگان چه است. قیمت برای این طاعت مطلق در نشاط یا توانائی و در کسل یا بی حالی چه است؟ قیمت خرج کردن در آسانی و سختی و امر بالمعروف و نهی از منکر چه است؟ قیمت جهاد و نصرت و جنگ با مردم سرخ و سیاه چه است؟ گفتند: فما لنا بذلك يا رسول الله إن نحن وفّينا بذلك؟

یعنی در مقابل آن برای ما چه خواهد بود یا رسول الله اگر ما به آن وفا کنیم؟ با تمام این قربانی به ما چه می رسد؟ رسول (ص) با کلمه ای واحدی جواب دادند. کلمه ای واحدی بس. گفتند جنت. یا الله! جنت. قیمت برای تمام این قربانی ها جنت است. در آن وعده ای برای چیز دومی نیست. نه وعده به دولت و نه وعده به تمکین و نه وعده به نصر و پیروزی.

بآنکه لازم است که آن هم در روزی از روز ها حاصل شود. لاکن شاید چندین سال قبل از تمکین شهید شوی. شاید طرد شده و بیخانه و در تعذیب بمیری، شاید تمام این اتفاق بیأفتد. بس مهم این است که به جنت میروی. مهم همین است. انصار این کلمه را از زبان رسول الله (ص) شنیدند، جنت را، و بعد از آن کلمه ای دیگری برای گفتن نداشتند. گفتند: أُبسط يدك يا رسولَ الله! دست تان را دراز کنید یا رسول الله. می خواهند بیعت کنند. أُبسط يدك يا رسول الله! رسول دست شان را بسوی دستان انصار دراز نمودند تا با آنها بیعت نمایند. لاکن سبحان الله، قبل از اینکه دست کسی از انصار به دست رسول الله (ص) تماس کند، صحابی جلیل و بسیار زیاد با خبر اَسعد بن زُراره (رض) برخواست و دستان رسول (ص) را محکم گرفت، سبحان الله. از دستان انصار دستان ایشان را دور

کرد. اعتراض سوم بعد از اعتراض ابو الهَیثم و اعتراض عباس بن عُباده رضی الله عنهم اجمعین. و گفت: در حالیکه با انصار حرف میزد و با منتهای آرامی. میگوید: رویدًا یا أهل یثرب، إنا لم نضرب إلیه أکباد الإبل إلا ونحن نعلم أنه رسول الله. بارامی او مردم یثرب، ما به گرده های شتر نه زده ایم (یعنی تا شتر ها ما را به اینجا بیآورند)، ما به گرده های شتر نه زده ایم جز اینکه میدانیم که او رسول الله است. ما خوب می دانیم که ایشان پیغمبر هستند. و می دانیم که وعده جنت است. لاکن متوجه باشید که حرف زدن آسان است. همه مردم جنت می خواهد. لاکن لازم است که عملی را که برای آن مطلوب است خوب بدانید. لازم است بدانی که برای اینکه بتوانی به جنت داخل شوی، کار های بسیار زیاد سختی را باید انجام بدهی. آیا براستی این را فهمیده اید؟ آیا فهمیده اید که قیمت حقیقی جنت چه است؟

اسعد بن زُراره (رض) واضح می سازد و میگوید: وإن إخراجه الیوم مفارقة العرب کافة وقتل خیارکم، وأن تَعَضَّکمُ السیوف، فإما أنتم تصبرون علی ذلك فخذوه وأجرکم علی الله، وإما أنتم تخافون من أنفسکم خیفة فذروه، فهو أعذر لکم عند الله.

که خارج شدن ایشان (ص) امروز جدائی است از تمام عرب، (با تمام عرب جنگ خواهیند کرد)، و قتل نمودن خیار تان (یعنی آزادی انتخاب) تان خواهد بود. و شمشیر ها شما را نیش خواهد زد. کلمه را می شنوید؟ شمشیر ها شما را نیش خواهد زد. پس یا شما بر آن صبر داشته باشید و ایشان را ببرید و اجر تان نزد الله خواهد بود، و یا اینکه اگر شما از جان هایتان در خوف هستید ایشان را بگذارید. ایشان بهترین عذر کننده خواهد بود برایتان نزد الله. گردش و تفریح نیست. صحابه ای جلیل أَسعَد بن زُراره (رض) بالای همان معنا از نو تأکید می کند. تنها با الفاظ دیگر. موضوع گردش و تفریح نیست. کسی که میخواهد زندگی با أمن را زندگی کند و الله عز و جل را در خانه ای خود یا در مسجد خود عبادت کند، زنا نکند و قتل نکند، و لاکن به تمکین دادن دین الله در زمین، و در جهاد

فی سبیل الله، و در عمل (دءوب؟) و در دعوت دادن به الله، و بخاطر الله عز و جل به قربانی دادن عِلاقه ای ندارد. پس باید در بیعت نساء (یعنی بیعت زنان) بیعت کند. همان کافی است. اما کسی که میخواهد در بیعت مردان و بیعت جنگ بیعت نماید، پس باید این بیعت را با فقه آن خوب بدانند. این اعتراضات همه اش از مردمانی می آید که فهم شان بسیار درست است. از مردم سابقین، از اصحاب بیعت عقبه ای اول می آید. لاکن میخواهند صورت را بطور کامل آن برای انصار و برای ما واضح بسازند.

لاکن انصار همه ای ایشان ، همه ای ایشان خوب می فهمیدند. شروط بیعت را و بنود بیعت را بند بر بند می فهمیدند. با منتهای وضاحت و با منتهای حماست و شوق گفتند: یا أسعد، أمط عنا یدك (أبعد عنا یدك)، فوالله لا نذر هذه البیعة ولا نستقیلها. او أسعد دست ات را از ما دور کن، که والله نه این بیعت را می گذاریم و نه از آن دست می کشیم. جابر بن عبد الله رضي الله عنهما میگوید: فقمنا إلیه رجلاً رجلاً، فأخذ علینا البیعة یعطینا بذلك الجنة. یعنی پس برای ایشان یك یك نفر بلند شدیم، و از ما بیعت گرفتند که بآن جنت به ما داده خواهد شد. یا سلام! بیعت جاودان اتمام یافت. جنت را برایشان وعده دادند با این شروط، بخاطریکه میدانستند که در قلب هایشان صدق بزرگ است. بیعت جاودان اتمام یافت. بیعتی که براستی وجه تاریخ را تغییر داد. و قیمت اش چه بود؟ جنت!

در اینجا بعض امور اداری در تنظیم نمودن عِلاقه و ارتباط بین رسول (ص) و بین انصار موجود است. اولاً رسول (ص) از بین انصار با که تعامل نمایند؟ معقول نخواهد بود که اگر اتفاقی پیش شود و ایشان بخواهند آن را به انصار ابلاغ نمایند، همه ای هفتاد و پنج نفر انصار را که بعداً بیشتر از آن شدند ابلاغ نمایند. لازم است کسی باشد که از انصار نمایندگی کند. دوم اینکه تعامل بین مهاجرین و انصار چگونه صورت بگیرد؟ اگر کسی از انصار مشکلی پیدا کند به که مراجعه کند؟ و اگر کسی

از مهاجرین مشکلی پیدا کند به که مراجعه کند؟ امور اداری مهم. رسول (ص) لازم دیدند که باید کسی باشد که از انصار نمایندگی کند. فکر کردند که از هر پنج نفر از انصار یکی ایشان نماینده ای ایشان باشد. اسم اش را نقیب گذاشتند. پس مجموعه های شش نفری را تشکیل دادند. و انصار هفتاد و سه نفر بودند. پس از بین شان دوازده نفر را بحیث نقیب خارج نمودند. خوب چطور آنها را خارج نمودند؟ دوازده نفر نقیب. ممکن بود که رسول (ص) خود شان نقیب ها را مقرر نمایند. و یا ممکن بود که اشخاص بیعت عقبه ای اول را مقرر نمایند که دوازده نفر بودند. و ممکن بود که به مُصعَب بن عُمَیر میگفتند که آنها را انتخاب نماید. یا ممکن بود که براء بن مَعرور رئیس وفد را میگفتند که آنها را انتخاب کند. یا أَسعَد بن زُراره را می گفتند، او از سابقین بود. هر وسیله ای از اینها ممکن بود. لاکن رسول (ص) چنین نکردند.

چیز خالص دیگری کردند. سبحان الله، قاعده ای بزرگی را در حکومت کردن در اسلام اتخاذ نمودند. آن قاعده قاعده ای انتخاب کردن یعنی انتخابات بود. بر مردم است تا نماینده ای حقیقی خود را خود شان انتخاب کنند. در آن از سوی قائد اعلی هیچ تدخلی نیست، سبحان الله. رسول (ص) به انصار گفتند: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا؛ لِيَكُونُوا عَلَى قَوْمِكُمِ بِمَا فِيهِمْ. برایم از بین تان دوازده نقیب را خارج کن، تا بر آنچه که قوم تان در آن است باشند. سبحان الله، آزادی کامل برای انصار در انتخاب نمودن نمایندگان خود. آنها حال خود را بیشتر از همه بهتر می دانند. و دیگر اینکه وقتیکه مردم حکومت خود را با آزادی حقیقی انتخاب کنند، که در آن از هیچ جهتی هیچ تدخلی نباشد، به آن بعد از آن با منتهای حب و دوستی گوش می دهند. با منتهای امانت داری از آن اطاعت می کنند. حس می کنند که راستی حکومت شان است و بالایشان تحمیل نشده است. همین را رسول (ص) می خواستند که در قلوب انصار و در قلوب أمت اسلامی بطور کامل تا روز قیامت زرع نمایند. و برای اولین بار سبحان الله در تاریخ شان، أَوس و خَزرَج بر گشتند تا حکومت ائتلافی خود را از بین

یکدیگر انتخاب نمودند، بار اول بود. قبل از آن دست به گریبان یکی دیگر بودند و با هم در جنگ بودند و یکدیگر خود را می کشتند. بالای چه؟ بالای کرسی حکم. لاکن سبحان الله، ایمان آوردند. وقتیکه ایمان آوردند، همه چیز تغییر کرد. حال شان تغییر کرد. همه ای ایشان دستان خود را به شانه ای یکدیگر ماندند و حکومت شرعی خود را در مدینه ای منوره انتخاب نمودند. چیزیکه أَوس و خَزرَج را جمع نمود نُبل غایت (یعنی نجابت و بلندی هدف) بود. وقتیکه کرسی هدف بود، اختلافات و منازعه های بود که نهایت نداشت. و وقتیکه جنت هدف شد و جنت غایت شد خلاص، برای کرسی قیمتی نماند. بر عکس آن، مسؤلیت شد و تکلیف شد نه تشریف. رقابت بالای کرسی تبدیل شد به رقابت بالای جنت. وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ. و این است عظمت اسلام. و سبحان الله، بدون کدام مشکلات و اعلانات و بدون برنامه های انتخابات که در شکل زیبا آراسته شده باشد، انصار نمایندگان خود را انتخاب نمودند.

انتخابات به اساس تعداد نمایندگان در بیعت اتمام یافت. یعنی خَزرَج هفتاد و پنج فیصد بیعت کنندگان بودند. پس نمایندگان شان هم هفتاد و پنج فیصد همه نمایندگان یا نقبا بودند.

نُقَبای خَزرَج

نقبای خزرج نه نفر بودند، هفتادو پنج فیصد دوازده نفر. پس که بودند؟ أسعَد بن زُراره، البراء بن مَعرور، عبد الله بن عمرو بن حرام، سعد بن عُبادة، عبادة بن الصامت، سعد بن الربیع، عبد الله بن رواحة، رافع بن مالك، المنذِر بن عمرو رضی الله عنهم اجمعین. اینها نقبای خزرج بودند.

اما نقبای أَوس سه نفر بودند. أُسَید بن حُضَیر، سعد بن خَیثَمة، و ابوالهَیثم بن التَیهان و قیل بدلاً منه: رِفاعة بن عبد المنذِر. یعنی عوض او رِفاعة بن عبد المنذِر گفته شده است. رضی الله عنهم اجمعین. طبعاً در بین اسم های أَوس اسم سلحشور و بزرگ مرد اسلام سعد بن مُعاذ (رض) نبود بخاطر اینکه

در حقیقت او از مدینه ای منوره به مکه نآمده بود، ظروف و شرایط اش او را از حضور آوردن مانع شده بود. از اینخاطر اسم اش در بین منتخبین ظاهر نشد. مهم اینکه بعد از این انتخابات آزاد رسول الله (ص) اجتماع مهمی را به درجه ای اعلی با این نمایندگان یا نقبا عقد نمودند. برایشان گفتند: أَنْتُمْ عَلَى قَوْمِكُمْ بِمَا فِيهِمْ كُفَلاءُ كَكَفَالَةِ الْحَوَارِيِّينَ لِعِيسَى بِنْ مَرْيَمَ، وَأَنَا كَفِيلٌ عَلَى قَوْمِي".

شما بر قوم تان در آنچه که بین شان است، کفیل ها هستید مانند کفالت حَوَارِيِّينَ با عیسی پسر مریم، یعنی شما مسؤل تمام انصار هستید، و من بر قوم خود کفیل هستم. یعنی مسلمین أهل مکه. پس گفتند بلی! پس حالا مسؤلیت ها را تقسیم می کنند. این دوازده نفر مسؤل انصار هستند و رسول (ص) مسؤل مهاجرین هستند. و بعد از آن از ایشان طلب نمودند که از بین خود یکی را انتخاب نمایند. انتخاب بار دیگر. یکی از خود را انتخاب نمایند تا رئیس پارلمان در مدینه باشد. یك نفر که از تمام این دوازده نفر نمایندگی کند. و بدینصورت بتواند عملیه اتصال و تماس گرفتن و متابعت و اداره و غیر آن از این امور را آسان بسازد. سبحان الله که را انتخاب نمودند؟ کوچکترین خود را انتخاب نمودند. أَسعَد بن زُراره را انتخاب نمودند (رض). کوچکترین کسی از نقباء را (رض). طبعاً واضح است که او براستی دارای استعداد بی مانندی بود.

پس با این مراسم بیعت بی نظیر انتها یافت. براستی که نظیر نداشت. و انتها یافت به کامیابی. و سبحان الله، تمام این کامیابی در داخل خانه ای مشرکین اتمام یافت. در وسط خانه ای دشمنان الله عز و جل. و راست فرمود الله عز و جل وقتیکه فرمود: ان الله یدافع عن الذین أمنوا. هر آئینه خدا دفع میکند از مسلمانان(الحج ۳۸).

بیآئید به بعض احصائیات بسیار لطیفی نظر بیأندازیم که آن را در باره ای انصاری که در این بیعت شرکت نموده بودند آماده نموده ام. تمام این احصائیات حالا نزد ما موجود است. وقتیکه به احصائیات اسمای انصاری که در این بیعت حاظر شده بودند ببینیم، سبحان الله، در میآبیم که نزدیك هفتاد نفر

ایشان، یعنی تقریباً همه ای مردان ایشان، که هفتاد و سه نفر بودند، در غزوه یا جنگ بدر اشتراك نموده بودند. یعنی تنها با زبان بیعت نمودن بر جهاد نبود. نه، همه ایشان براستی آن را نافذ کردند. تقریباً هفتاد نفر آنها در غزوه ای بدر حضور داشتند. حوالی تقریباً نصف آن عدد با رسول (ص) در تمام مشاهد یعنی صحنه ها و غزوات بوده اند. نصف این هفتاد و سه نفر در تمام غزوات رسول (ص) اشتراك نموده بودند. طبعاً نصف شان و نه همه ای ایشان، بخاطریکه بسیاری از ایشان در غزوات اول شهید می شدند.

حوالی ثلث یعنی یك بر سوم این هفتاد و سه نفر فی سبیل الله عز و جل شهید شدند. سبحان الله، چهل فیصد از نقباء فی سبیل الله شهید شدند. چهل فیصد، از دوازده نفر نُقَباء یا نقیب ها پنج نفر شان فی سبیل الله شهید شدند. یعنی قیادت در نظر شان مسؤلیت بود و ابداً تشریف یا منصب نبود. یك نفر هم از بین این انصار بیعت کنندگان فرارنکرده است، ابداً، نه در أُحُد، نه در حُنَین و نه در غیر آنها. بالای هیچ یکی از اینها نه طلب دنیا و نه إمارت و نه مال تأثیری نموده بود. خلاصه ای کلام، که در این بیعت صدق کامل در قلب رسول (ص) و در قلوب انصار بیعت کننده بود، که کفالت کامیابی این بیعت بی نظیر را نمود. لیجزي الله الصادقین بصدقهم. (الأحزاب ٢٤) با الله عز و جل صدق نمودند، پس الله عز و جل با ایشان صدق نمود.

لاکن سبحان الله، موضوع بدون مزاحمت انتها نیافت. شیطان معاهده را کشف کرد، سبحان الله. طبعاً بد بخت ترین مخلوقی که این بیعت را فهمید شیطان بود. ببینید که سیدنا کعب بن مالك چه می گوید: امام أحمد از کعب بن مالك رضي الله عنه روایت میکند: و او از کسانی بود که شاهد عقبة بود، گفت: لَمَّا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَرَخَ الشَّيْطَانُ مِنْ رَأْسِ الْعَقَبَةِ بِأَبْعَدِ صَوْتٍ سَمِعْتُهُ قَطُّ:

يَا أَهْلَ الْجَبَاجِبِ (أي المنازل)، هَلْ لَكُمْ فِي مُذَمَّمٍ (يقصد محمدًا ، وكان الكفار لعنهم الله يطلقون على محمد اسم مذمم استهزاء به) وَالصُّبَاةُ مَعَهُ، قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِكُمْ.

وقتیکه با رسول الله بیعت می نمودیم شیطان از سر عقبه با دور دست ترین آوازی که هر گز آن را نشنیده بودم فریاد زد. طبعاً آنها نمیدانستند که شیطان است. رسول (ص) برایشان گفتند. شیطان گفت او اهل جَبَاجِبِ! جَبَاجِبِ یعنی منازل، یعنی مردم مکه را صدا میکند. او اهل جَبَاجِبِ! آیا مُذَمَم برای شماست، طبعاً مقصد اش از مذمم محمد (ص) بودند که به استهزا ایشان را صدا می کردند. آیا مُذَمَم برای شماست و صُباة یعنی اسلام همرایش است و برای جنگ تان جمع شده اند. رسول الله (ص) گفتند: هذَا أَزَبُّ الْعَقَبَةِ –أي شيطان العقبة– هَذَا ابْنُ أَزْيَبَ، اسْمَعْ أَيْ عَدُوَّ اللَّهِ، أَمَا وَاللَّهِ لأَفْرُغَنَّ لَكَ: آن شیطان عقبه است بشنو او دشمن خدا والله برایت خود را فارغ می کنم. و بعداً رسول (ص) احساس می نمودند که خلاص مشرکین می آیند. پس بسرعت به انصار گفتند که به اقامتگاه های خود بروند. بسرعت بروید. گمان میرفت که انصار حالابسرعت خواهند رفت بخاطریکه میدانستند که قریش در هر لحظه ای آمده میتوانند. لاکن سبحان الله. این کار نشد. عباس بن عُباده (رض) بلند شد، فکر تان است که کمی قبل به انصار می گفت که متوجه باشید که بر جنگ سرخ و سیاه از مردمان بیعت می کنید. بلند شد و گفت: قسم به کسی که شما را بر حق مبعوث نموده است اگر بخواهید بر اهل منی فردا با شمشیر های خود مایل خواهیم شد. یا الله. در فکر کشف شدن موضوع ما نباشید یا رسول الله! اگر بخواهید که با هزاران مشرکین از اهل مِنی جنگ کنیم چنین خواهیم کرد.

متوجه باشید، جنگ در منی از اموری نبود که انصار بر آن بیعت نموده بودند. آنها بیعت نموده بودند که از رسول (ص) در آنجا در مدینه ای منوره مدافعه کنند. لاکن در جنك در مکه توافقی نکرده نبودند. لاکن سبحان الله عباس بن عُباده چیزی را عطاء می کند که فوق بیعت است. او جنت را جستجو می کند. در جستجوی قیمت جنت است. خوب، رسول (ص) در جواب چه گفتند؟ با منتهای وضاحت گفتند (ص): لَم أُؤمَر بذلك. یعنی بر آن امر نشده ام. برای جنك هنوز أمر نشده ام.

بلی انصار برای جهاد بیعت نموده اند، لاکن این وقت تطبیق نیست. فقه موازنه ها. اگر انصار حالا با مشرکین بجنگند بدون شك خود را از بین می برند. بلی شهید می شوند. و لاکن دولت کجاست؟ دعوت کجاست؟ طرح برای نصر و تمکین و سیادت برای این دین کجاست؟ بنای أمت اسلامی کجاست؟ براستی لازم بود مسلمانان بطور کلی در این وقت از قتال اجتناب کنند. از اینرو انصار براستی بسرعت به خیمه های خود برگشتند، و با وفد یا نمایندگان مشرکی که آمده بودند در جا های خود بقیه ای شب را خوابیدند. بدون اینکه کسی از اقارب و دوستان مشرك شان از یثرب از چیزی خبر شوند.

خبر به قریش می رسد

و روز دیگر معلوم شد که قریش خبر شده است. از موضوع ملاقات خبر شدند. که آنها را خبر داد؟ الله أعلم! یا آن شیطان که آن شب فریاد می زد، یا کسی دیگری آنها را دیده بود؟ مهم اینکه در آخر قریش خبر شدند که نمایندگانی از یثرب با رسول (ص) ملاقات نموده اند. پس چه کردند؟ آنها نمایندگان خود را ترتیب داده نزد زعیم وفد یثرب رفتند. زعیم وفد یثرب عبدالله بن أُبَی بن سلول است. قریش با او سخن گفتن را در خطابی شروع کردند که در آن ترغیب و ترهیب بود. یعنی رغبت دادن و ترساندن. گفتند: یا معشر خزرج! با عبدالله بن أُبَی بن سلول حرف می زنند. یا معشر خزرج به ما رسیده است که شما نزد این دوست ما آمده اید، از پشت سر ما او را خارج نموده و با او در جنگ ما بیعت میکنید. و والله که براه انداختن جنگ با هیچ زنده جانی از عرب نزد ما نسبت به شما منفور تر نیست. یعنی ما شما را بسیار زیاد دوست داریم، ترغیب نمودن. لاکن اگر ترجیح دادید که جنگ کنید، همرایتان جنگ می کنیم. شما می دانید که قریش چطور مردم هستند.

پس طبعاً عبدالله بن أُبَی بن سَلول این کلام را شنید و با بسیار شور و حرارت گفت: هذا باطل، وما كان هذا، وما كان قومي ليفتاتوا عليَّ مثل هذا، لو كنت بيثرب ما صنع قومي هذا حتى يؤامروني.

آن باطل است. اینطور نیست، قوم من مثل از این چنین چیز ها را برایم نگفته اند، اگر در یثرب می بودم قوم ام چنین کاری را نمی کردند تا از من أمر نمی خواستند. طبعاً مرد راست می گوید. آنها هیچ چیزی را در باره ای این موضوع نمی دانند. مسلمانان تمام چیز را در موضوع دیدار و اصلاً در موضوع اسلام پنهان نموده بودند. مشرکین در این وفد نمی دانستند که که در بین شان مسلمان است. این عکس العمل عبدالله بن أُبَی بن سَلول بود. خوب، عکس العمل مسلمانان در این وفد که براستی بیعت نموده بودند چه بود؟ به یکدیگر خود نظر انداختند و هیچ حرف نزدند. حتی کلمه ای هم نگفتند مثل اینکه هیچ چیزی را نمی دانند، سبحان الله. طبعاً این بخاطری بود که موضوع کشف نشود.

عودت انصار بعد از بیعت دوم

مهم اینکه قریش به کلام وفد یثربی قناعت کردند. و بدون مشکلی برگشت نمودند. لاکن سبحان الله بعد از اینکه به مکه برگشتند، بعد از یك اندازه کنجکاوی با دقت نظر انداختند، دانستند که در بین وفد یثربی مسلمانان موجود اند، بلکه نام های بعض شان را می دانستند. بسرعت برگشتند تا وفد یثرب را دستگیر نمایند. لاکن خلاص آنها رفته بودند. سبحان الله، میگفتیم که آنها آخرین شب از شبهای حج را انتخاب نموده بودند، بخاطر همین چنین حادثه ای. لاکن سبحان الله، زعمای مکه از دور دو نفر مسلمانان را دیدند. سعد بن عُباده و مُنذِر بن عَمرو (رض) را دیدند. این هر دو اگر بیاد داشته باشید از نُقَباء بودند. پس دنبال شان دویدند. مُنذِر بن عَمرو توانست فرار کند لاکن سعد بن عُباده سید خزرج را گرفتند. مرد عزیزی را که هیچ وقت در حیات خود توهین نشده بود. لاکن سبحان الله، زعمای مکه او را گرفتند و با ریسمان او را بسته کردند و زدند و در زمین کشاندند و از مو هایش کش کردند تا او را به مکه بر گشتاندند. موقفی در منتهای خطر. مسلمانان در مکه بطرف برادر مؤمن خود می بینند که او را می زنند و کوچك ترین حرکتی کرده نمی توانند. بخاطریکه

اگر آنها حرکتی نشان بدهند تا او را نجات بدهند، مردم می دانند که بیعت اتمام یافته است و ملاقات صورت گرفته است. حتی خود رسول (ص) حرکت نکردند تا سعد بن عُباده را نصرت بدهند. موقف بسیار وخیم . فقه موازنه ها. لاکن سبحان الله رب ما او را از نزد شان رها کرد.

جُبَیر بن المطعم بن عدي و حارث بن حرب بن أمية برادر أبي سفيان، و هر دو مشرك بودند موقف را دیدند. سعد بن عُباده (رض) قافله هایشان را برایشان تحت اجاره ای خود (یعنی تحت حمایت) خود می گرفت وقتیکه از مدینه ای منوره می گذشتند. پس آنها او را از نزد قریش تحت اجاره ای خود گرفتند. و سعد بن عُباده سبحان الله، به قافله ای انصار برگشت و الحمد لله در امان به مدینه رسیدند. و در اینجا انصار در مدینه شروع نمودند به هموار نمودن راه برای استقبال نمودن رسول (ص) و مهاجرین از مکه. همه ایشان یکجا آمادگی گرفتند تا اولین اساس را برای اولین پایتخت اسلام، مدینه ای منوره بگذارند. این بود بیعت عقبه ای دوم با تمام شروط آن و رویداد های آن. و در حقیقت در آن دروس بیشتر دیگر بسیار زیاد است، لاکن وقت برای آن کافی نیست.

هجرت مسلمانان به مدینه ای منوره

طبعاً وضع در مدینه ای منوره تا حد بزرگی استقرار دارد. و موقف در مکه مشکلات اش بیشتر است. زعمای قریش حالا می دانند که تدبیر اسلامی بطور مخفیانه موجود است. چیزی است که آنها نمی دانند. آیا هجرت است یا جنگ است؟ هر چه که است ولی آنها نمی دانند. یعنی موقف در مکه براستی در حالت دشواری است. اینجا أمر الهی برای رسول (ص) و در نتیجه به مؤمنان در مکه صادر گردید تا به مدینه مهاجرت نمایند. تمام کسانی که می توانند هجرت کنند، هجرت کنند. بلکه باید هجرت کنند. ضعفاء و أقویا، فقرا و أغنیا، مردان و زنان، آزاده گان و بردگان، همه ای مردم، همه ای مسلمانان باید به مدینه ای منوره هجرت کنند. مشروع و طرح ریزی و برنامه ای بسیار زیاد بزرگی در مدینه زیر کار است. مشروع بزرگی که به تمام قدرت و طاقت احتیاج دارد. طرح ریزی و برنامه ای

بزرگی زیر کار است که اسم اش بنای أمت اسلامی است. و هجرت شروع شد. و هجرت آسان نبود. و همچنان ترك نمودن شهری برای شهری دیگر بخاطر اموال بیشتر نبود، ابداً. هجرت معنی ای ترك دیار و ترك اموال و ترك کار و روزگار و ترك خاطرات بود. هجرت آمادگی گرفتن بود برای جنگ بزرگ ضد همه مشرکین در جزیره ای عرب، بلکه ضد همه مشرکین در زمین. آمادگی گرفتن بود برای جنگ سرخ و سیاه از مردمان. این بود هجرت. گریز بیطرفانه نبود، ابداً. آمادگی گرفتن برای مسؤلیتی بود که شاقه تر بود و وظائفی که بیشتر و عظیم تر بود.

و رسول مردم را به هجرت أمر نمودند. و خود شان هجرت نکردند مگر در آخر این که همه مسلمان هجرت کردند. اول هجرت نکردند. تمام مردم قبل از ایشان هجرت کردند. غم شان این نبود که خود شان نجات بیابند. غم شان این نبود که حال خود را تأمین نمایند یا اموال خود را حفاظت نمایند. بر عکس تمام غم شان این بود که مسلمانان مهاجر حال شان تأمین گردد. تا به ما بیآموزانند که قیادت نوعی از عیش و رفاهیت نیست، نه. قیادت مسؤلیت و قربانی و امانت است. و طوریکه گفتیم، رسول (ص) أوامر خود را به تمام مسلمانان در مکه صادر نمودند. به تمام مسلمان برای هجرت کردن. و نه تنها در مکه، هر مسلمانی که در هر جای روی زمین بود لازم به مدینه ای منوره هجرت کند. الا اینکه رسول (ص) بخاطر سببی از اسباب کسی را گفته باشند که در جای خود باقی بماند. پس این بود وضع در این هجرت اخیر، هجرت مدینه ای منوره. و آن طوریکه دیدید از هجرت حبشه فرق داشت. در هجرت حبشه تمام مسلمانان هجرت نکردند. بعض مسلمانان هجرت کردند و بعض شان در مکه ماندند. طبیعت مکان و ظروف مکان حبشه از مدینه فرق داشت. مهاجرین حبشه تنها می خواستند جان خود را حفظ نمایند تا اسلام ریشه کن نشود اگر بالای مسلمانان در مکه برای ریشه کن شدن تعرض شود. غرض قایم نمودن حکومت اسلامی در حبشه نبود. بلکه مسلمانان تنها پناهنده گان نزد پادشاه عادل بودند. اما غرض هجرت به مدینه قایم نمودن دولت

اسلامی بود که مدینه مرکز أساسی آن باشد. خوب، چه معنی دارد که مدینه برای قایم نمودن دولت اسلامی نفع داشت و حبشه نفع نداشت؟

در حبشه عوامل مُعَوِقه (یعنی تأخیر انداز) برای بنای أمت مسلمان زیاد بود. یعنی مثل اختلاف لسان، اختلاف تقالید، و استقرار وضع در آنجا در حبشه. لاکن مهم ترین چیز به نظر من اینست که اعتماد در حبشه تنها بالای مرد واحدی بود. نجاشی (رح)، پادشاهی که نزد اش بالای هیچکس ظلم نمی شود. اگر آن مرد وفات کند یا بر طرف شود، مسلمانان در خطر عظیمی خواهند ماند. لاکن در مدینه وضع غیر آنطور بود. هجرت بالای مرد معینی اعتماد نمی کرد. بلکه بالای مردم مدینه اعتماد می کرد. بالای انصار مدینه اعتماد می کرد. فضای عام در مدینه محب اسلام شده بود. یا علی الأقل فضای عام قابل (یعنی قبول کننده ای) مفکوره ای اسلامی بود. پس در نتیجه هجرت در آنجا هجرت جماعی کامل بود، تمام مسلمانان. و هجرت عظیم شروع شد. هجرت براستی که عظیم بود او. قربانی های بزرگ. اِسرار بزرگ. در حقیقت در آن چیز های زیادی بود که درد های هجرت را تخفیف میداد. احساس مسلمانان که آنها خلاص قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ.یعنی بمسافت دو کمان یا کمتر از آن (النجم ۹) نزدیک شده بودند در بنای أمت. شعور شان بر این بود که مَعیَت الله (یعنی همراهی) الله عز و جل با ایشان بود. شعور شان بر این بود که قائد همرایشان بودند و مثل شان هجرت میکردند و مثل شان قربانی میدادند و مثل شان خسته می شدند. استقبال انصار برای همه کسانی که هجرت کردند- خوش آمدید - مبالغه آمیزی بود. مثل اینکه برادری شان از قدیم بود. سبحان الله! طوریکه بإذن الله در دروس مدینه خواهیم دید. این چیز ها درد ها و آلام هجرت را بسیار زیاد تخفیف میداد. و بآنهم هجرت بسیار زیاد مشکل بود. قصه ای هجرت بسیاز زیاد است و عظیم است. در حقیقت وقت برای تفصیلات آن اجازه نمی دهد. ما به مجموعه ای از محاضرات ،

مجموعه ای بزرگی از محاضرات احتیاج داریم تا تنها در باره ای هجرت و قصه های هجرت و دروس هجرت صحبت کنیم. هر یک از مهاجرین کسی را پشت سر گذاشت که بسیار برایش عزیز بود.

یعنی مثلاً ابو سلمه (رض) هجرت کرد و که را پشت سر رها کرد؟ خانم خود و پسر خود را پشت سر رها کرد. قصه اش مشهور و درد ناک است. لاکن ابو سلمه وظیفه ای خود را خوب فهمیده بود. و همچنان أم سلمه رضی الله عنها نقش خود را خوب فهمیده بود. و صبر و تحمل زیاد نمود. یک سال کامل از شوهر خود دور شده بود. و يك سال کامل از پسر خود دور شده بود. پسر اش را خانواده اش از او گرفت بعد از اینکه شوهرش هجرت کرد. و سبحان الله، بعد از يك سال بعد از اینکه طفل اش را دوباره برایش دادند، با پسر خود نزد شوهر خود هجرت کرد. هجرت کرد. به این نکته خوب توجه کنید، مسافه ای پنج صد کیلو متر را هجرت کرد. پنج صد کیلو متر را به تنهائی هجرت کرد. به تنهائی در صحرا خارج شد و طفل اش همرایش، پنج صد کیلو متر. قربانی های بزرگ، براستی قربانی های بزرگ.

صُهَیب رومی (رض) تمام ثروت خود را پشت سر رها نمود. تمام ثروت خود را، تمام حاصل زحمات طول زندگی خود را رها کرد و به مدینه هجرت کرد. وظیفه ای خود را که بکلی اسقرار داشت رها کرد. همه چیز را رها کرد و هجرت کرد. و غیر او و غیر او و غیر او، در تمام قصه های هجرت قربانی های بزرگ بسیار زیاد است. و طبعاً فوق آن که صحابه تمام چیز خود را در عقب رها می کردند، در زندگی شان هم خطر حقیقی موجود بود. کفار هیچ مانعی نداشتند که هر مسلمانی را که هجرت می کرد گفتار کنند و به قتل برسانند. میخواستند خود رسول (ص) را به قتل برسانند، چه رسد به دیگران که ضعیف بودند و یا حتی از خود قریش هم اگر می بود. از اینخاطر تمام صحابه در سِر یعنی پنهانی هجرت می کردند، تمام صحابه تقریباً. حتی هجرت رسول (ص) طوریکه بعداً خواهیم دید سِری بود. لاکن تنها هجرت يك صحابی بطور علنی بود، در مقابل تمام مردم. و آن هجرت، شاید فهمیده

باشید که که بود، عُمر بن خَطاب (رض). عمر (رض) در بیت الحرام ایستاد شد و با آواز بلند گفت: یا معشر قریش، من أراد أن تثكلَهُ أُمُهُ، أو يُيَتَّمَ ولدُه، أو تُرَمَّل زوجتُه فليلقني وراء هذا الوادي. او مردم قریش، برای تمام مردم میگفت، هر کسی که میخواهد که مادر اش بی پسر شود، یا پسر اش یتیم شود، یا زن اش بیوه شود. پس در عقب این وادی با من ملاقات کند. (یعنی برای جنگ) این سخنان را می گفت در حالیکه شمشیر خود را به تن داشت و در دست دیگرش چندین عدد تیر ها بود. یعنی مجهز بود. چند نفر دنبالش آمد؟ یك نفر هم نه. هیچ کس به تعقیب اش نآمد. و در مقابل تمام مردم هجرت کرد (رض). سبحان الله، نزد عموم مردم بیم بزرگی از عمر بود. خوب، شاید کسی بپرسد که چرا عمر (رض) علنی هجرت کرد و رسول (ص) در پنهانی؟ سوال مهمی هم است.

واقعیت این است که رسول (ص) مُشَرِع (یعنی شریعت کننده) هستند. و عموم مسلمانان، تمام مسلمانان از ایشان تقلید می کنند. چه در زمان مکه و یا زمانی که بعد از آن می آید. و عموم مسلمانان قدرت آنچه را که عمر (رض) کرد نداشتند. نمی توانستند. و آن از ایشان مطلوب نبود. لاکن مطلوب در تأمین نمودن عملیه ای هجرت حذر و احتیاط و اخذ نمودن از اسباب بطور کامل آن بود. هجرت در حد ذات خود هدف نبود. هدف رسیدن به مدینه بود برای قائم نمودن دولت در آنجا. باید از همه ای اسباب اخذ شود تا از تمام مُعَوِقات، هر چه که کار را به تعویق می اندازد، اجتناب شود تا این دولت به پا ایستاد شود. اینطور باید می شد. لاکن از ناحیه دیگر، موقف عمر (رض) هم موقف سلیم بود. در آن کدام مخالفت شرعی نبود. به دلیل اینکه رسول (ص) بالای این کلام اعتراض نکردند. اگر مخالفت شرعی موجود می بود رسول (ص) اعتراض می نمودند و می گفتند او عمر این کاری را که کردی فائده ندارد. لاکن چنین نشد. هجرت عمر به این صورت در قلوب کافران خوف بسیار بزرگی را در جا گذاشت. آنها را وادار ساخت تا در جای خود میخ شوند و تفکیر شان را تماماً فلج ساخت. و در آن فوائد زیادی بود. از آن جمله بیست نفر از صحابیان

ضعیف همرایش هجرت کردند. تصور کنید. احدی از مشرکین نتوانست به آنها نزدیك شود. اگر تنها خارج می شدند، ممکن آنها را می گرفتند و به قتل می رساندند.

پس هجرت عمر (رض) به این ترتیب و اینکه مشرکین را به اینصورت ذلیل ساخت، هجرت این ضعفاء را سهولت بخشید. و راست گفت عبدالله بن مسعود (رض) وقتیکه گفت: إن إسلام عمر کان فتحًا، وإن هجرته کانت نصرًا، وإن إمارته کانت رحمة. اسلام آوردن عمر فتح بود، و هجرت اش نصر بود، و إمارت اش رحمت بود. و راست گفت عبدالله بن مسعود (رض) و رضی الله عن صحابة رسول الله صلی الله علیه و سلم اجمعین.

این بود هجرت صحابه. در آن برای اکثر مهاجرین خطر بزرگی بود. لاکن آن با وجود خطورت آن طرحی بود برای بنای أمت اسلامی. و اینچنین اکثر مسلمانان در مکه هجرت کردند. و تمام آن همه تنها در دو ماه اتمام یافت و بس. مُحَرم و صفر سال چهاردهم بعثت، یعنی حوالی تنها یك ماه یا کمتر، از بیعت العقبه ای دوم. و در مکه جز سه نفر کسی نماند. رسول (ص) ابوبکر صدیق (رض) و علی بن ابی طالب (رض). و بقای ابی بکر و علی به امری از سوی رسول (ص) بود. هجرت رسول (ص) چطور خواهد بود؟ و عکس العمل مشرکین چه خواهد بود؟ و تفاصیل طرح ماهرانه ای که رسول (ص) و دوست شان صدیق (رض) آن را طرح ریزی نمودند چه خواهد بود؟ آن را و غیر آن را در درس آینده خواهیم دانست انشاء الله. . فَسَتَذكُرونَ مَا أَقُولُ لَكُم و أُفَوِضُ أَمرِي اِلی اللهِ اِنّ اللهَ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ وَ جزاكُمُ اللهُ خَيراً كَثيراً. اسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.